

نکاتی پیرامون وضعیت کنونی و سیر تحول جنبش مردمی در ایران

بهر حال جنبش با شعار بلاموضوع "رای من کو؟" به راه افتاد و چون رای به موسوی و کروبی داده شده بود این صاحبان رای بحق رهبران جنبش "رای من کو؟" به حساب آمدند.

ولی "نظام" حتی یک لحظه هم در انگیزه های واقعی به خیابان آمدن این مردم تردید نکرد. اصولاً بحثی که بر سر کاندیداتوری خاتمی در درون "نظام" بر پا شد که سرانجام به تاخت زدن خاتمی با موسوی منجر گردید از همین نگرانی "نظام" در بیرون ریختن مردم در هواداری از کاندیدائی که قرار بود پس از برگزاری انتخابات شکست خورده اعلام شود ناشی میشد. "نظام" میدانست که هنوز در ذهن پاره ای از مردم حسن ظنی نسبت به خاتمی باقی مانده و میگویند: "خاتمی میخواست کاری برای مردم بکند ولی نگذاشتند". اعلان خاتمی بعنوان بازنده انتخابات مثل اعلان هاشمی بعنوان بازنده در انتخابات قبل نمیبود و ممکن بود عکس العمل مردم را بدنبال داشته باشد. لذا آگاهانه و حساب شده ترتیبی داده شد که بازندگان انتخابات نخست وزیر، رئیس بنیاد شهید و فرمانده سپاه پاسداران سیاه ترین دوران حکومت این رژیم باشند و هیچ علقه ای عاطفی بین مردم با آنها وجود نداشته باشد. با اطمینان از درک درست انگیزه های انبوه جمعیت ساکتی که به خیابان آمده بودند تا تظاهرات نکنند و شعار ندهند، رژیم غریب فریادی را که در گلو داشتند شنید و دانست که جای هیچ درنگی نیست و باید به خیابان آمدن را برای آنها سخت "هزینه دار" کند: تیراندازی بدون اخطار، مستقیماً و بقصد کشت. ولی ترسی که قرار بود از این سرکوب وحشیانه در دل مردم بیفتد و آنها را خانه نشین کند پدیدار نشد و باز مردم به خیابان برگشتند تا این بار خشم خود را فریاد بزنند. رژیم دانست که با جنبشی مردمی سر و کار دارد و پخش تصویر پیکر خون فشان ندا خبر بپا شدن این جنبش را به گویاترین بیان در سراسر جهان منتشر کرد.

خودبخود جنبشی بوجود آمد که آشکارا از یک اعتراض به نتیجه ی انتخابات فرا تر بود و رژیم حتی اگر می خواست باز هم نمیتوانست با عقب نشینی در زمینه ی انتخابات آن را آرام کند و مطمئن بود که هرگونه گذشتی در این زمینه جنبش را دلیر تر میکند. بنابراین بنا را بر سرکوب قاطعانه و بی تزلزل گذاشت.

در همین جا بود که سبز بعنوان مشخصه ی این جنبش پذیرفته شد کاری که اگر چه در آن مقطع و با توجه به پیوند

جنبشی که نطفه اش در فضای نسبتاً بازی که رژیم حاکم از اوائل خرداد ظاهراً برای گرم کردن تنور انتخابات بوجود آورده بود، بسته شد در این مدت راهی طولانی را طی کرده است ولی هنوز داغ شراثپی را که در آن زاده شده برپیشانی دارد

مردمی که اکثراً بدون هیچ اشتیاقی به موسوی و صرفاً جهت انتخاب به خیال خودشان بد از میان بد و بدتر به او رای داده بودند پس از اعلان تقلب در انتخابات از طرف او در جمعیتی چنان انبوه به خیابان آمدند که هر دو طرف دعوی را به حیرت انداخت. در عین حال هر دو طرف معنای این حرکت مردم را فهمیدند. جناح خامنه ای فهمید که این حب به موسوی و کروبی از بغض به او و وابستگانش ناشی میشود. در این میان جناح پشت سر موسوی که در سمت راست خود رفسنجانی و در سمت چپ اصلاح طلبان و روحانیون مبارز را داشت به این فکر افتاد که از این جمعیت میتوان برای تامین اهدافی فراتر از رساندن موسوی به مقام ریاست جمهوری استفاده کرد. با همین دلگرمی بود که موسوی به توپ و تشرهای "رهبر" بی اعتنائی کرد و حتی نظر شورای نگهبان را هم نپذیرفت. کاری که دیگر رهبر را از خشم دیوانه کرد و بارها با عصبانیت گفت مگر این همان شورای نگهبان نیست که شما قبولش داشتید و از ارکان نظامش میدانستید. احتمالاً در خفا میگفت ولی در علن صلاح نبود بگوید که اگر تقلب شورای نگهبان نبود از میان این همه ایرانی برای کاندیداتوری چطور فقط شما چهار نفر به عنوان کاندید انتخابات معرفی شدید؟ طرح علنی این مطلب بواقع عبور از یکی از "خط قرمزهای نظام" (تاکید از خود رهبر است) بشمار میرفت که رهبر خود بارها آنرا اکیدا منع کرده بود. واقعا او حق دارد هر بار صحبت تقلب در رای مطرح شود اینجور از کوره در رود. زبان حال رهبر این بود که آخر موسوی و کروبی کی در جمهوری اسلامی رای گیری بی تقلب دیده بودند که این یکی را علم کرده اند. همان رفراندوم ۱۲ فروردین ۵۸ مگر ما از مردم نپرسیدیم که جمهوری اسلامی میخواهد یا نه در حالی که هنوز خودمان هم نمیدانستیم این چگونه حکومتی است و از مردم خواستیم به پای صندوق های رای بروند در حالی که نه مردم در آن حال و هوای انقلابی پروای اینگونه رای دادن را داشتند و نه ما امکان سازمان دهی آنرا. بعد هم اعلام کردیم که مردم رای دادند و ۹۸ درصد آنها این جمهوری اسلامی مجهول الهویه را انتخاب کردند.

نزدیکی که هنوز بین کاندیداهای شکست خورده و جنبش وجود داشت قابل توجه بود ولی بخوبی میشد دید که بازتاب واقعیت این جنبش نیست. جنبشی مردمی که در همان گام اول به خون کشیده شده بود اگر قرار بود - که لازم نبود - رنگی برای خود انتخاب کند این همان رنگ خونی بود که از تن شهیدایش جاری بود. همچنین در آن مرحله این فکر پذیرفته شد که برای کم هزینه تر و مؤثر تر کردن اعتراضات از مناسبت های تجمعات رسمی استفاده شود که نتیجه بخشی خود را در عمل نشان داد ولی در ادامه این عیب را هم داشت که به سرکوب فرصت میداد تا برحسب مورد و با اطلاع از زمان و صحنه ی مبارزه و فرصت کامل، سرکوبی آن را تدارک ببیند. انتخاب رنگ سبز حتی در آن زمان هم به دو دلیل انتخاب مناسبی نبود. یکی بدلیل همان بار مذهبی ای که بخاطر آن مورد قبول موسوی و کروبی قرار گرفت. این رنگ فقط برای شیعه ها معنایی سمبولیک داشت و حتی برای آنها هم نه عامل وحدت بلکه نشانه ی تمایز ذریه ی پیغمبر از سایر شیعه ها و حق آنها بر سهمی از حاصل کسب و کار دیگران بود. در صحنه ی سیاست روز هم انتخاب چنین رنگی برای این جنبش یاد آور انقلاب های رنگی ئی بود که همین تازگی در کشورهای سوسیالیستی با حمایت امپریالیست های غربی و همدستی هیئت های حاکمه ی آن کشورها صورت گرفته بود و ظاهراً بطور مسالمت آمیز به تغییر رژیم آنها منجر شده بود. هم رژیم در داخل و هم هواداران باصطلاح چپ و رادیکال غربی آن در خارج حد اکثر استفاده ی تبلیغاتی را برای نشان دادن رنگی و در نتیجه امپریالیستی جلوه دادن آن کردند. در حالی که لاقول در آن مقطع ما شاهد یکی از آن دوره های نادری از تاریخ ۱۵۰ ساله ی اخیر خود بودیم که امپریالیستها نیازی به مداخله ی مستقیم در یک امر داخلی کشورمان را نمیدیدند و منتظر بودند ببینند چه کسی رئیس جمهور میشود تا با او ادامه دهند. حتی آمریکائی ها هم که روی احمدی نژاد سرمایه گذاری کرده بودند و ترجیح میدادند که او در مقامش تثبیت شود میدیدند که سود حاصله از حمایت از او در این مقطع به ضررهای ناشی از رویارویی با یک جنبش مردمی نمی آرد. فراموش نکنیم که آمریکائیها در دوران اول ریاست جمهوری احمدی نژاد با گرفتن بلندگوهای خود جلوی دهان او و حتی نهادن او پشت تربیون دانشگاه کلمبیا خواسته بودند از او رهبر مسلمان ضد صهیونیست - ضد امپریالیست برای توده های خاورمیانه و شمال آفریقا بسازند تا همان وظیفه ریاکارانه ای را انجام دهد که سالها قذافی و صدام انجام داده بودند. این وضعیت امروز کاملاً تغییر کرده است و پس از هفت ماه ناآرامی و بن بست سیاسی در ایران امپریالیستها که

متأسفانه بیش از خود ایرانیان در این سرزمین منافع دارند و حفظ منافع آنها به وجود "ثبات" و امنیت در این کشور وابسته است به تکاپو افتاده اند و درصدد یافتن راه حلی برای "مسأله ایران" برآمده اند و بهمین جهت جنبش ما باید شدیداً بهوش باشد که اگر راه اینها سد نشود صد ها دیکتاتوری مانند جمهوری اسلامی و رژیم سلطنتی را هم که ایرانیان از سر راه خود بردارند باز اینها دیکتاتوری های جدیدی برایش در آستین دارند که مانند خر دجال با دلربائی از راه میرسند و وقتی جا می افتند آن میکنند که همه میدانیم. اگر امروز در حالی که پرتقال باغداران شمال بر درخت میماند بازار از پرتقال وارداتی اشباع می شود، اگر کفاشان ما بیکار میشوند و کفش از چین وارد میشود و اگر ... این تقصیر احمدی نژاد نیست این حاصل وابستگی به اقتصاد جهانی امپریالیستی و تن دادن به قواعد بازی این نظام است. اگر احمدی نژاد این حرف را صراحتاً نمیزند و از خود رفع اتهام نمیکند برای آن است که نمیخواهد از این بزرگترین "خط سرخ نظام" یعنی وابستگی به این نظام جهانی و حفظ نظم حافظ منافع آن عبور کند.

مشکل دیگر رنگ سبز بعنوان سمبول جنبش کنونی ایران در اینجا است که حد فاصل نیروهای درون و بیرون جنبش را مشخص نمیکند. جناح خامنه ای رژیم هم بهمان اندازه ی جناح معترض آن میتواند رنگ سبز را از آن خود بداند و این که هفته پیش احمدی نژاد با شال سبز در اهواز ظاهر شد و یا این که عده ای از امنیتی های رژیم پیشنهاد میکنند که هواداران آنها هم با علائم سبز در راه پیمائی ها شرکت کنند برای جنبشی که میخواهد با سمبول سبز در همین راه پیمائی ها اظهار وجود نماید مسلماً مشکل ساز است.

از سوی دیگر میبینیم که در خارج از کشور سلطنت طلب ها و حتی مجاهدین هم «سبز» شده اند در حالی که این دو دسته اساساً به جنبش مردم اعتقاد و اعتمادی ندارند و به قدرت رسیدن خود در ایران را صرفاً به مداخلات مستقیم قدرتهای امپریالیستی منوط می دانند. علیرضا نوری زاده خبر پرداز سلطنت طلب که از فرط میهن پرستی بجای ایران از لفظ «خانه پدری» استفاده میکرد حالا دیگر ایران را «خانه سبز پدری» میخواند. او در یک برنامه مشترک با محسن سازگارا، پاسدار دیروز و "نواندیش دینی" امروز، برای جنبش مردم رهنمود عملی میفرستد و ضمن دعوت به اتخاذ روشهای مسالمت آمیز فرصت را از دست نمیدهد تا به تحسین دادگستری ئی که "مرحوم داور" در ایران رضاشاهی بنیان گذاشت بپردازد، شرافت شریف امامی را بستاید و کشف حجاب اجباری رضاشاهی را آزادی زن جا بزند.

بهرحال، جنبشی که از شکافی که در بین بالائی‌ها بوجود آمده بود بیرون زد و در آغاز بنظر میرسید ابزار دست یک جناح در مقابله با جناح حاکم باشد خیلی زود از خطوط جبهه جنگ این دو جناح فراتر رفت و هم با سری برافراشته در زیر ضربات وحشیانه جناح حاکم ایستادگی کرد و هم از دامهائی که مغبون‌های انتخابات بر سر راهش گسترده‌اند جست. مخصوصاً با طرح دوباره منتظری در صحنه سیاست برخوردی زیرکانه کرد. مغبونهای انتخابات یک بار سعی کردند از زنده منتظری استفاده کنند تا بتوانند با رنگ آمیزی سوابق او - که در هر حال واقعیتهای هم در آن بود - جنبش را در خط ولایت فقیه نگهدارند. در این کار آنها از جایی که ابداً انتظارش را نداشتند نیروی کمکی دریافت کردند: مسعود رجوی هم به منتظری متوسل شد. کسی که تجربه حمایت از خمینی و مخصوصاً جا انداختن او بعنوان "امام امت" در آغاز انقلاب و صد البته با استفاده از اعتمادی که مردم به مجاهدین اولیه بخاطر مبارزات صادقانه شان داشتند را پشت سر داشت. بار دیگر در جریان مرگ و خاکسپاری منتظری، در غوغا و هیاهوی ناشی از مداحی‌های غلو آمیز چپ و راست از او، خطر این بود که مردمی که بدون تشکیلات پیشاهنگ با ولی فقیه موجود در گیر بودند به این توهم دچار شوند که شاید ولی فقیه از نوع منتظریش خوب باشد. ولی خوشبختانه مردم منتظری را با احترامی که در هر صورت درخور او بود به خاک سپردند بر ولی فقیه "مرگ بر" گفتند و در روز عاشورا تا آنجا پیش رفتند که هیچ کس در میان "ولائی"‌ها حاضر نشد حسابش را با آنها قاطی کند.

وقتی از مشکلات و ایرادات یک جنبش مردمی خود بخودی صحبت میکنیم این بدان معنی نیست که این مشکلات یا ایرادها گریز پذیر بوده‌اند بلکه برای این است که درکی عینی از آن جنبش و توان بالقوه و موانع سر راهش داشته باشیم. پیشرفت هفت ماه گذشته تحت سرکوب حداکثری و در حالی که هیچ شکافی در صف ارگانهای سرکوب ظاهر نشده است نشانه‌ی ترکیب قوی و برخوردار از عنصر روشنفکری خلاق است. حضور وسیع روشنفکران در این جنبش خودبخودی امکان خودآگاهی بالائی را برای آن فراهم کرده است که در این زمینه خلأ ناشی از غیبت پیشاهنگ را پر میکند. کسانی که از روی خاستگاه طبقاتی شرکت کنندگان در این جنبش راجع به آن قضاوت میکنند این واقعیت را نادیده میگیرند که روشنفکران را نمیتوان صرفاً با توجه به خاستگاه اجتماعی آنها قضاوت کرد بلکه باید سمتگیری اجتماعی و طبقاتی آنها را در ارزیابی نقش آنها در جنبش‌های اجتماعی به حساب آورد. ترکیب روشنفکری نسبتاً بالای این جنبش هرگونه ارزیابی براساس خاستگاه اجتماعی صرف را به کاری

مکانیکی و در بهترین حالت آکادمیک تبدیل میکند. زمانی در اوائل سالهای ۱۳۵۰ یک خبرنگار اروپائی در مصاحبه با شاه در مورد زندانیان سیاسی از او سؤال کرد. شاه در پاسخ او (نقل به معنی) چنین گفت: "ما زندانی سیاسی نداریم. اینها که در زندان‌های ما میبینید تروریستهای هستند که من املاک پدرانشان را ضبط کرده و بین دهقانها تقسیم کرده‌ام و به این دلیل فرزندانشان سلاح برداشته‌اند و با دولت من می‌جنگند." اگر با توجه به خاستگاه طبقاتی قضاوت میکردی این ادعای بیش‌رمانه شاه زیاد هم بی‌راه نبود و در میان کمونیست‌های زندانی فرزندان زمینداران هم بودند. مخصوصاً در ایران قرن بیستم روشنفکران که اغلب از طبقات مرفه جامعه می‌آمدند از همان جنبش مشروطه اول قرن تا انقلاب آخر قرن همواره در جنبشهای اجتماعی با شجاعت بسیار طبقات زحمتکش جامعه را - اغلب حتی در غیاب فیزیکی خود این طبقات در صحنه - نمایندگی کرده‌اند و فهرست شهدائی که در این راه داده‌اند کوتاه نیست و جای تأسف است که گاه به فعالین کارگری ایرانی برمیخوری که احساسات ضد روشنفکری از خود بروز میدهند.

ولی عیب ترکیب جمعیتی این جنبش آن است که علیرغم گسترش چند ماهه اخیر هنوز در شهرهائی هم که فعال است کارگران و تهیدستان شهری را به خود جذب نکرده و دهقان‌ها و روستائینان بطور کلی با آن بیگانه‌اند. حال آن که بدون کارگران و دهقانان، روشنفکران حتی با بیشترین فداکاری نمیتوانند به یک جنبش عمیقاً دموکراتیک و قابل دوام در مقابل دشمنان بشمارند که اگر کار جنبش بالا گرفت بر سرش خواهند ریخت، دوام بیاورد.

اکنون در آستانه ۲۲ بهمن وضعیت در داخل کشور به این صورت است که آقایان موسوی و کروبی حالا با هر توجیهی ریاست احمدی نژاد بر "دولت" را به رسمیت شناخته‌اند و این امر بخودی خود برای جنبشی که در روز عاشورا احمدی نژاد را حقیرتر از آن دانست که حتی علیه او یک شعار هم بدهد و تمام هم خود را روی رأس هرم قدرت متمرکز کرد دیگر اهمیتی ندارد. ولی کروبی در توجیه برسمیت شناختن احمدی نژاد حرفی زد که فساد ذاتی نظام موجود را آشکار میکند. او نقل به معنی میگوید که به تقلب در انتخابات و آرا که به انتخاب احمدی نژاد منجر شد اذعان دارد ولی چون ولی فقیه حکم او را تنفیذ کرده است او هم وی را برسمیت میشناسد. این بدان معناست که نظر ولی فقیه، ولو از قماش خامنه‌ای آن، که نتیجه یک انتخابات آشکارا قلبی را هم تنفیذ میکند لازم الاتباع و سالب مسئولیت است. این همان استدلالی است که در گذشته نسبتاً دور، آن زمان که کروبی نه در معرض گلوله‌های نظام بلکه بر کرسی ریاست مجلس قرار

داشت با تکیه به آن با وصول پیغام خامنه ای قانون مطبوعات را از دستور کار مجلس خارج کرد و در مقابل اعتراضات پس از مقداری این طرف و آن طرف کردن گفت دستور ایشان "امر حکومتی" است و هیچ چیز حتی نظر کلیه نمایندگان مردم هم نمیتواند ناقض آن باشد.

جنبش در آستانه ۲۲ بهمن به خود واگذاشته شده است. باید خود مسیرش و شعار هایش را انتخاب کند. مسلماً در چنین جوی ممکن است کسانی در حاشیه شعار هائی بدهند که با سمت اصلی این جنبش خوانائی نداشته باشد و دشمنان جنبش که کم شمار هم نیستند آنها را برای بدنامی آن علم کنند. ولی مادام که جنبش جریان داشته باشد این حمله ها را براحتی دفع میکند و مفتریان را رو سیاه میسازد. به یاد داریم که شعار "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران" چه آبی به دهان دشمنان این جنبش انداخت. و حتی هنوز هم آن را در شمار شعارهائی که باید در ۲۲ بهمن داد توصیه میکنند. ولی جنبش نه در ۱۶ آذر و نه در روز عاشورا به این شعار راه نداد. حقیقت این است که مقاومت فلسطین حق بزرگی بر گردن جنبش انقلابی و دموکراتیک مردم ما دارد. این مقاومت در سخت ترین روزهای اختناق و خفقان رژیم شاهنشاهی به یاری ما آمد و در شکستن سکوت سنگین حاکم بر کشورمان به ما کمک های تعیین کننده کرد. از سوی دیگر مردم ما در طول تاریخ با یهودیان در صفا و صمیمیت زندگی کرده اند گر چه گاه در نوشته های نویسندگان وابسته به طبقات بالا اشاره های ضد یهود آمده و در خرافات مذهبی احتراز از یهودیان توصیه میشد ولی باز همه مانع از آن نشد که یهودیان در میان ایرانیان بیشتر از هر ملت دیگری احساس امنیت کنند و روشنفکران ما براحتی میتوانند بفهمند که بدون اسپینوزا، مارکس و اینشتن دنیای امروز ما چه چهره سیاهی میداشت.

در آستانه ۲۲ بهمن بالائی ها هم مشغول تدارک مقابله با حرکت احتمالی مردم هستند. آنها در حال حاضر از لحاظ فراهم آوردن نیروها و ابزار سرکوب ظاهراً دستشان باز است و مسأله ای ندارند. یک روز قبل از آن که خامنه ای به "خواص" نهیب بزند که باید از دو پهلو گوئی دست بردارند و "شفاف" موضع بگیرند اتفاقاً رفسنجانی که بنا بر امارات موجود طرف اصلی این خطاب است در مجلس تشخیص مصلحت جلسه ای برگزار کرده بود و در آنجا حسن روحانی طی قرائت سند مفصلی برای اولین بار با شفافیت تمام موضوع مورد دعوی و دو طرف دعوی را معرفی کرد. با مطالعه این سند برای اولین بار بروشنی مطرح میشود که دعوی بر سر میراث امام و اختلاف در تفسیر روایات مربوط به ولایت فقیه و امام زمان و این جور چیزها نیست. دعوی بر سر منابع ثروت و اقتصاد کشور است و شاه کلید آن طرز

اجرای اصل ۴۴ است. البته باز یکی از "خط سرخ های نظام" اجازه نمیدهد که آقای حسن روحانی توضیح دهد که این اصل ۴۴ پس از سلطه نئولیبرالیسم بر اقتصاد جهانی، خصوصی سازی صنایع، تجارت و بانک ها را علیرغم قانون اساسی اولیه ایران که ملی کردن آنها را مقرر کرده بود، در دستور کار دولت ایران گذاشت. این خصوصی سازی که بهترین نمونه جهانی آن در روسیه پس از سقوط حکومت شوروی انجام شد معمولاً بنگاه های تجاری، صنعتی و مالی دولت را بطرق مختلف و بنام خصوصی سازی به شبکه های مافیائی و نیمه مافیائی واگذار میکنند که داستان های آنها معروف حضور همگان است. حرف آخر این جناح این است که اصل ۴۴ درست اجرا نشده است و ماحصل این که از سلطه سپاه پاسداران بر این قسمتها باید خلع ید شود و دوباره در شرائط «رقابتی» خصوصی سازی شود.

میبینید که این دعوائی نیست که بشود با نشست و بر خاست، ریش سفیدی و جان من و جان تو به آسانی حل کرد و ظاهراً تنها راه خوابیدن این دعوا این است که یکی از دو طرف از میدان بدر شود. بعید است تا ۲۲ بهمن این غائله بخوابد و جنبش میتواند روی این راه نفس لاقل تا آن زمان حساب کند..

در خارج از کشور هم مطلبی که تا حدی به بحث ما مربوط است تشکیل «اطاق فکر» پنج نفر «نواندیش دینی» است. ظاهراً اعضاء این اطاق پس از شنیدن الدروم بلدروم علم الهدی در روز ۹ دی با فکر این که کار موسوی، کروبوی و خاتمی (بقول آنها رهبران جنبش سبز در ایران) ساخته است، آن بیانیه ۵ ماده ای را با عجله سر هم کردند تا به خیال خودشان "خلأ رهبری" احتمالی را پر کنند. اما حوادث در مسیری که آنها فکر میکردند پیش نرفت و حالا ظاهراً بینشان بر سر امام زمان هم دعوا شده است و تنها چیزی که از این فرصت طلبی شتابزده عایدشان شده است فرصت توضیح و توجیه این کار اول بار برای صدای آمریکا و بعد برای سایر رسانه ها است. البته برای آنها همین چیزها هم کم نیست. میبینید فرق مبارزه داخل با خارج کشور از کجاست تا به کجا؟ در داخل کشور اصولی ترین و حساب شده ترین مبارزات خالصانه سرانجام اگر به از دست دادن جان نیانجامد به سلول های اوین منتهی میشود. ولی در اینجا فرصت طلبانه ترین کارها هم میتواند درهای جدیدی را به روی آدمها باز کند.

هفتم بهمن ۱۳۸۸

ع. امید